

دموکراسی چیست؟

(قسم پنجم)

نوشته: حسینی حسنیار شغنائی

۲۴ جولای ۲۰۱۴



- آزادی عقیده و وجدان
- دین و خشونت
- جنگهای دینی در طول تاریخ
- عصر جدید از یک طرف رواداری دینی از دیگر طرف بنیادگرایی
- پلورالیسم دینی
- طرح جدایی دین و دولت
- مفهوم سکولاریسم
- دموکراسی، پلورالیسم و سکولاریسم

آزادی مقوله مرکزی مبارزه سیاسی است. این مقوله مفهوم مبارزه را تعریف میکند. توماس (Thomas Hobbes) 1588 – 1679 م). این فیلسوف انگلیسی میگوید که آزادی یا رهایی اموری اند که با اجبار بیرونی و خارجی در تضادند . یک مفهوم دیگر آزادی غیر وابستگی است، کسی که آزاد نیست نمیتواند که آزادی عمل مستقلانه داشته باشد. اراده آزادی و با مغز خود اندیشیدن و تصمیم گرفتن .

در عصر کهن یونان باستان دو مفهوم « آزاد» و « برده » را داریم که تمام اندیشه یونان زیاد روی این دو مفهوم میچرخد. نه فقط در یونان قدیم بلکه در کل تصور چنان بود ، کسیکه ارباب میشود یک سرشت و آفرینش خاص دارد و کسیکه برده میشود توسط آفریگار دیگری و یا از عناصر دیگری سرشته شده است که با عناصر ارباب فرق میکند. ارسطو فیلسوف شهیر یونان معتقد بود که برده طبیعتا برده است و ارباب یا آزاد مرد طبیعتا آزاد آفریده شده است. ارسطو در کتاب سیاست میگوید " هرآنکس که به حکم طبیعت نه از آن خود بلکه از آن دیگری باشد بنده است. هرکس که در حین انسان بودن از آن دیگری باشد. قلمی از دارایی اوست ."

می بینیم که ارسطو در نوشته های خود در موقعیتی قرار دارد که از بردگی دفاع میکند، یعنی خلاف بردگی عمل نمیکند. شاید جامعه بر همین روال در حرکت بود و این مسئله چندان پرسش برانگیز هم برای متفکرین آن زمان نبود. علی رغم اینکه ارسطو از بردگی دفاع میکند برخلاف سایر فلاسفه این پرسش را نیز مطرح میکند: " آیا کسانی وجود دارند که بندگی برایشان سودمند و روا باشد؛ یا آنکه بندگی اصلا بر خلاف طبیعت است؟".

هرچند ارسطو به این پرسش پاسخی میدهد که سخیف و اگر مجاب باشیم احمقانه است. پاسخ ارسطو چیزی بود که ما در بالا آوردیم. این پرسش یکی از سئوالهای کلیدی میماند و ذهن بشر را بخود مشغول میکند. تا آنکه عرص روشنگری میرسد. انسانها تا این دوره بردگی را یک پدیده جدا از مناسبات اجتماعی میدانستند. در عصر مدرن همه چیز عوض شد تصور کهنه بندگی در طبیعت رد ، و معلوم شد که بردگی در مناسبات اجتماعی است. و قتیکه دریافتند که بردگی در مناسبات است، نقد بردگی جای خود را به نقد مناسبات داد. دیگر کسی بردگی را نقد نمیکرد بلکه مناسبات اجتماعی را نقد میکرد که از بردگی حمایت میکرد. در پیشاپیش تبلیغ بردگی نیز مذهب قرار داشت. از همه اسفناکتر و شرم آورتر در هندوئیسم این مسئله دیده میشود. در این آیین ، مردم به گروههایی تقسیم می شوند که عبارتند از: روحانیون ، شاهان و شاهزادگان و جنگاوران ، بازرگانان و دهقانان و کارگران (زحمتکشان). این گروهها حق ارتباط با یکدیگر را نداشتند و بخصوص نگاه کردن طبقه

های بالا به کارگران در این آیین نگاه کبیره محسوب می شود. فروتر از این چهار گروه، بومیان غیر آریایی هنوستان بودند که «نجسها» نامیده می شدند. نجسها حتی حق تردد در محلات چهار گروه فوق را هم نداشتند؛ و اگر برای حمل زباله می آمدند باید با صدای بلند اعلام حضور می کردند تا برترها به آنها نگاه نکنند؛ و اگر نگاه کسی به آنها می افتاد باید غسل می نمود تا پاک شود.

در رابطه به بردگی در اسلام باید گفت که در صدر اسلام در شبه جزیره عربستان که مهد اسلام بود، در امور اجتماعی اعراب یک سلسله تغییرات بوجود آمد. در عربستان قبل از اسلام انواع و اقسام (عبد و امه) یعنی کنیز و غلام وجود داشت. برخی از آنها کسانی بودند که توسط برده فروشها از کشورهای مختلف دزدیده شده و به فروش می رسیدند؛ برخی دیگر نیز کودکانی بودند که بابت مقروضات والدینشان به بردگی برده می شدند یا در قمار توسط والدینشان باخته می شدند؛ برخی نیز اسیران جنگی بودند. هر چند اسلام آگاهانه در از بین بردن بردگی اقدام نکرد ولی برخی از اقدامات دیگری بودند که باعث کاهش بردگی در بین اقوام عرب شدند، منجمله منع قرار دادن قمار، منع فروش اموال دزدیده، و رویدست گرفتن یک سلسله تدابیر دیگر در مورد قروض و ورشکستگی. این عوامل دست بدست هم داده بردگی را کم ساختند. در جریان جنگ و لشکرکشیهای اسلام برده داری به اوج خود رسید. در جنگهایی که مسلمانان ملل دیگر را شکست میدادند مردان و زنان را بنام برده و کنیز به اسارت در آورده به فروش میرساندند. به زنانی که در اسارتشان بودند و آنها را کنیز میخواندند تجاوز میکردند و بعد یا به فروش میرساندند و یا اینکه نگاه میداشتند.

بردگی در عصر جدید نیز کمافی السابق باقی ماند. از جمله میتوان روی مسئله بردگی در امریکا مکث نمود. مدت‌های طولانی سیاه پوستان در امریکا در اسارت سفیدپوستان یوغ بردگی را برگردن داشتند. این را نمیشود انکار کرد که در امریکا بردگی نبود، این ظلم سالهای متمادی بر سیاهها تحمیل میشد. یک چیز را باید اذهان کرد که سیاه پوستان آفریقایی توسط مردمان شمال آفریقا که مسلمان بودند و خود را از چندین جهت بر سیاهها برتر میدانستند، وارد آفریقا میشدند و جوانان سیاه را شکار میکردند و به کشتی‌هاییکه بردگان را حمل میکردند به فروش میرساندند. دلایلی نیز آنها را میخربند و می آوردند در دنیای جدید بفروش میرساندند.

در افغانستان نیز تا رویکار آمدن حکومت امیر عبدالرحمانخان بردگی وجود داشت. عبدالرحمانخان بردگی را لغو نمود. در شهرهای بزرگ حتا در بدخشان و شهرهای همجوار آن کاشغر و بلخ و بخارا بازارهای برده فروشی بودند و کسانی بودند که به فروش انسان به عنوان برده مشغول کار بودند.

در عصر کهن مفهوم آزادی به دوگانه تعریف میشد یکی آزادی از تعلقات و دیگری آزادی گروهی، یعنی آزادی یک قبیله، قوم و یا ملت از یوغ اسارت گروه، قوم و یا ملت دیگری. آزادی فردی مطرح نبود. در عصر جدید نوع دیگر از آزادی نیز رسمیت پیدا میکند که عبارت از آزادی فردی است. آزادی فردی بیشتر متکی بر وجدان و اخلاق عمل میکند. اخلاق نیز در عصر جدید بر خلاف عصر که در آن رایج بود که باید بر طبق سنتهای قبیله و یا قوم عمل شود، تا موازین اخلاقی قلبیه رعایه گردد. هر آنچه که رئیس قبیله خوب و یا بد تشخیص بدهد بر طبق تشخیص او باید عمل کرد. در عصر جدید این سنت نیز عوض میشود. انسان برحکم وجدان خویش عمل میکند که آنرا عمل اخلاقی میخوانند، برای تمیز نیک از بد و خوب از خراب معیارهای دیگری وجود دارند مانند مثلا علم و دانش. در عصر جدید مطرح نیست که عمل نیک و اخلاقی توسط چه کسی انجام گرفته است، فرقی نمیکند که از قبیله و قوم ما است و یا نیست. انسانهای عصر جدید اعمال خوب و نیک را از اقوام و قبایل دیگر نیز قبول میکنند.

عصر جدید که ما گاهی آن را عصر مدرن هم میگوییم در کل در تمام شئون زندگی اجتماعی مردم تغییرات وسیع را بوجود آورد. مفهوم آزادی را عوض کرد، آزادی فردی گسترش یافت، آزادی بیان و آزادی عقیده بمیان آمد و صدها دگرگونی دیگرکه بشر از آن در عصر کهن رنج میبرد. در عصر کهن آزادی عقیده وجود نداشت، انسان حق انتخاب عقیده را نداشت و حتا در باره آن فکر هم نمیکرد. پندار چنین بود که عقیده همان چیزی است که در جامعه یا در بین قبیله رایج است. کس حق انتخاب عقیده را ندارد. مثلا از کسی پرسیده میشد در مذهب کی هستی میگفت در مذهب سلطان و یا کدخدای ده. کس عقیده مذهبی خودش را نداشت. انسان در یک جامعه که بدنیا می آمد جامعه عقیده دینی خود را داشت. در زندگی عشیره ی و قبیلوی یک قبیله بیشتر از یک عقیده نداشت. همه افراد مربوط به قبیله با همان عقیده بزرگ میشدند و میمردند. انتخاب دیگری وجود نداشت، برای عقیده رایج قبیله الترناتیف وجود نداشت. گاهی سران قبایل برای بدست آوردن قدرت بیشتر عقیده خود را گسترش میدادند و با گسترش عقیده قدرت بیشتر بدست می آوردند. عقیده وسیله میشد که از آن در تثبیت قدرت نیز استفاده شود. چنانچه سلطان محمود بوسيله اسلام حاکمیت خود بر هندستان تثبیت کرد. دین برای محمود وسیله بود، نه هدف.

در صدر اسلام نیز دین به عنوان یک آیدیالوژی توجیه شد و باعث گسترش اسلام از یک طرف و از طرف دیگر قدرت اعراب را بر دیگر ملل تثبیت نمود .

توجیه نمودن عقیده به عنوان آیدیالوژی سبب بروز جنگ شده است. بیشترین جنگ‌هاییکه در تاریخ بوقوع پیوسته اند و تاریخ را خونین کرده اند بر محور مذهب می چرخیدند. اگر تاریخ جنگها را بررسی کنیم بسیار به ندرت جنگی دیده میشود که ریشه در مذهب و عقیده نداشته باشد. در همین عصر ما جنگ طولانی افغانستان نیز ناشی از عقیده است. جنگهای فرقه ی در پاکستان، عراق، لبنان و حتا ایران همه و همه مبنای عقیدتی دارند. بسیاری از مورخان، اساسگذار درگیریهای شیعه و سنی را در منطقه، شاه اسماعیل صفوی (1487 – 1524 م) بنیانگذار دولت شیعه در ایران میدانند. شاه اسماعیل در اولین اقدام مهم خود، در شهر تبریز مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی دولت و مملکت صفوی اعلام نمود. نکته جالب این است که در آن هنگام اکثریت مردم تبریز نیز سنی مذهب بودند. شاه اسماعیل در ظرف چند هفته بیست هزار نفر از مردان تبریزی را به جرم عقیدتی قتل عام نمود. مساجد اهل سنت را با ویران و یا تبدیل به طویله اسپ و خر کرد، مذهب اهل سنت را باطل اعلان نمود .

یکی از اسفناکترین و وحشتناکترین واقعه در تاریخ اروپا جنگ سی ساله (1618 – 1648 م) است. این جنگ بیشتر در خاک امپراتوری مقدس روم رخ داد و در آن ابرقدرت‌های اصلی اروپایی به منظور تثبیت قدرت و تعیین مرزبندی‌های جدید شرکت داشتند. علت این کشمکش ولی در نهایت، به درگیری بین دو مذهب کاتولیک و پروتستان مبدل شد. این جنگ همچنین قحطی و بیماری‌های گوناگونی را به همراه داشت و باعث شد، که کشور آلمان خالی از سکنه شود. به طوری که در جنوب آلمان تنها حدود یک سوم زنده ماندند. هرچند که این جنگ سی سال طول کشید ولی درگیری آن سیصد سال دیگر ادامه داشت. این جنگ با عهدنامه وستفالی (Peace of Westphalia) که در مونستر بسته شد پایان گرفت .



نمایی از وحشیگری در جنگ سی ساله در اروپا

پیروان هر دو مذهب کاتولیک و پروتستانان چنان بی رحمانه علیه یکدیگر می جنگیدند و میکشتند و می سوختاندند که جنگیدن و یا جنگ کردن شغل اصلی مردان شده بود، هر مرد سلاح می گرفت و می جنگید. شهرها به مخروبه مبدل شدند، شهرهای کوچک به آتش کشیده شدند و از بین رفتند. یکی از معاصران آن زمان نوشته بود « در شهر سققی بر بناها دیده نمیشود، سرپناهی وجود ندارد. جنگ آوران حتا حرمت کلیسا را نادیده میگیرند. کلیساها در آتش میسوزند و به طویل مبدل شده اند. محرابها را دزدیند ناقوسها را کنده اند.»

علاوه بر جنگ سی ساله تاریخ شاهد جنگهای مذهبی در فرانسه است که خلال سالهای (1562 – 1598 م) بین کاتولیکها و پروتستانتها روی داد. یکی از دلایل مهم شروع این جنگ، منازعات فرقه‌ای میان دودمان‌های اشرافی فرانسه مانند دودمان بوربون و گویس محسوب می‌شود.

برخی از کشورهای اروپایی منجمه مردم انگلیس از جنگ و خونریزی خسته شده بودند در سال 1688 میلادی دست به یک انقلاب زدند که در تاریخ بنام انقلاب با شکوه یا شکوهمند یاد میشود. شکوهمندی این انقلاب درین بود که بدون خونریزی رخ داد و قدرت را بدون کشت و خون عوض کردند. شاه ویلیام سوم موافقت کرد که به مجلس صلاحیت بیشتر بدهد. در روشنایی انقلاب با شکوه تصامیم بزرگ گرفته شد یکی هم قطع جنگ و خونریزی بود. به عباره دیگر جنگ ختم نشد ولی Tolerance یا تساهل را بوجود آوردند، که برای شهروند فرصت تصمیم گیری میداد.

جنگهای فرقه‌ی بین پروتستانها و کاتولیکها از یک طرف و درگیریهای بین فرقه‌های داخل یک فرقه از سوی دیگر سبب شدند که بسیاریها از اروپا فراری شدند و آمدند امریکا. یعنی مهاجرت را ترجیح دادند تا در زیر دود باروت در زیر شکنجه پیروان مذاهب که اهل تساهل نبودند بمیرند. تازه واردین به قاره جدید نه تنها برای نجات جان خود آمده بودند، چنانچه به این هدف رسیدند، در ضمن خشونت و تبهکاری های دینی را که در اروپا از سرگذرانند با خود به امریکا منتقل نمودند. تخم نفاقهای مذهبی در امریکا نیز کاشته شد.

در عصر جدید نیز این دو مفهوم وجود دارد. در عصر جدید طرز تفکر قدیمی باطل شد و تصور دیگری در باره بردگی و ارباب بوجود آمد، که این دو موقف اجتماعی اند که توسط خود انسانها ساخته شده اند و انسان است که میتواند آن را لغو کند.

آموزه عصر جدید خاطر نشان میکند هیچکس و هیچ چیز حق ندارد که در رابطه بین فرد و خدا سد واقع شود. دولت حق ندارد که راه رسیدن به خدا به مؤمن راه نشان دهد. اگر در جوامع سنتی کسی این مسئله را مطرح کند برایش گران تمام خواهد شد. در جامعه اسلامی به عنوان مرتد، اتانیت و بالاخره بی دین و کافر سنگسار میشود. جالب اینکه این موضوع را برای بار نخست یک کشیش بابتیست امریکایی بنام راجر ویلیام طرح کرد. در روشنایی همین مسئله بود که در امریکا برای بار نخست منشوری بنام Bill Of Rights به رشته تحریر در آمد. در ماده شانزده این منشور راجع به آزادی عقیده صراحت یافته است. قانون اساسی ایالات متحده امریکا بر مبنای همین منشور نوشته شد.

در اروپا که مهد جنبشهای ضد استبدادی و جنگهای خونین فرقه‌ی بود دست به یک سلسله اقدامات دیگری زد از جمله ضبط املاک کلیسا. در سال 1648 میلادی طی معاهده املاک در اختیار کلیسا از اختیار کلیسا خارج شد. این روش در همه جا در اروپا رواج پیدا کرد و مفهوم حقوقی دیگری بنام سکولاریسم تداعی پیدا کرد.

با ظهور سکولاریسم برخورد مردم با کلیسا تندتر میشود. با انقلاب کبیر فرانسه این برخورد شدیدتر میشود و مردم از کلیسا بیشتر فاصله میگیرند. حکومت انقلابی در مقابل کلیسا ایستادگی میکند و در طی سالهای زیاد پرخاش سکولارها با کلیسا ادامه دارد. در سال 1905 میلادی قانون مشهوری نوشته میشود که مفاد آن حکومت لائیسته فرانسه را بوجود می آورد.

سکولاریسم و لائیسیم دو کلمه در ظاهر جدا از هم هستند ولی در برخی موارد خیلی باهم شبیه اند. سکولاریسم به معنای دنیوی کردن است. سکولاریسم شهروندان را تشویق به همزیستی میکند و طرح یافتن راههای زندگی بدون دخالت دین و سنتهای دینی را پیشنهاد میکند. لائیسته اما در جدایی دین از دولت تاکید بیشتر میکند. این دو واژه حقوقی دارای تعریف مشخصی نیستند، در کشورهای مختلف کاربرد مختلف دارند. در فرانسه، آلمان و کشورهای انگلیسی زبان تعریف جداگانه‌ی دارند. در ترکیه و هند تعریفهای دیگری دارند. همانطور که تذکر یافت برای سکولاریسم معانی مختلف را برگزیده اند که عبارت اند از:

سکولاریسم عصری را توصیف میکند که در آن همه چیز استوار بر منطق و ثبوت است، و جهان مادی توسط خودش توضیح میگردد، بدون دخالت چیزهای ماورالطبیعه و فرازمینی. در درجه اول دانش سکولار میشود. مثلا فزیک و کیمیا و

بیولوژی هریک با طبیعت سرو کار دارند. حتا مذهبی ترین انسانها که در رشته کیمیا تحصیل بکنند ناگزیر قاعده علم کیمیا را بپذیرند .

مذهب به همان قوانین سنتی خود نمیتواند در جامعه عمل کند. انسانها را به گروههای مختلف خودی و بیگانه، دیندار و بی دین و . . . تقسیم بندی کند. انسان متکی به خرد و درک شخصی خود به خلقت و مسائل دیگر نگاه میکند. کسی را اجازه نمیدهند که برایشان تعین تکلیف کند. کتب دینی را بر طبق فهم و درک خودشان تفسیر میکنند. و با برداشتهای خود از کتب زندگی خود را سامان میدهند .

سکولاریسم به معنای دشمنی با دین نیست، بلکه راهی است برای همزیستی مسالمت آمیز. انتقاد کردن از تبعیض است. سکولاریسم در اروپا جنگهای فرقه ی را پایان بخشید، و در امریکا سبب اتحاد شد که این اتحاد باعث شد که کلونیهای سیزدگانه که در مستعمره انگلیس بودند متحد شوند و اعلان استقلال نمایند. استقلال امریکا محصول اتحاد مردم امریکا در روشنایی سکولاریسم است .

در بالا تذکر یافت که سکولاریسم عبارت از انتقاد از تبعیض است. در کشورهای که هنوز در راه رسیدن به دموکراسی راه دراز را باید طی کنند، دارند تبعیض را تجربه میکنند. برای استقرار یک نظام دموکراتیک باید به تمام مظاهر تبعیض بصورت قاطع "نه" گفته شود. از بین بردن تبعیض راه را برای دموکراسی باز میکند.

پایان بحث دموکراسی.